

به نام خدا

تاریخ امروزین ما [به ویژه از آغازه‌های مشروطیت تا کنون] به نابی، سرگذشتِ گوالش و پیشرفت نبوده است؛ بلکه در بسیاری از خیزهای خود، تاریخی بوده است بر مدار دوری از عزت و ارزش‌های ملی و فرهنگی، تمرکز و سواس‌آمیز بر احساسِ عقب‌ماندگی، خیره‌ماندن به چشم‌اندازهای فرهنگ غرب و هژمونیِ جوساز و معرفتی آن. در چنین دورانی، گاهی و اغلب، بی‌آنکه سرشت راستینِ خرد و نسبت آن با سنت فکرِ میهنی به درستی دریافته شود^۱، رشته‌ها، موضوعات، مفاهیم و گرایش‌هایی که با تکیه بر بنیان "لوگوس" و با سیره "لوژی" از ورودی واسطه‌های غرب-آموز وارد می‌شدند، با شتابی بی‌پروا، شورآفرین و بی‌درنگ جای خود را در کانونِ نگرش ایرانیان می‌گشودند. این تاخت و تاز پرشتابِ آشکال و مفاهیم وارداتی، سوای آنکه مجالِ واسع برای گفتمانِ میهنی و تأملِ فرهنگی فراهم نیاورد، بنیادهای خردپویی این موطنِ کهنسال را نیز به حاشیه راند و امکانِ بالندگی و گوالندگی مسلک و سیره اندیشیدن ما را در پس و پشت انبوه ترجمه‌ها، محاکات و اعتباراتِ وارداتی واپس نشانَد.

کتاب "روان، درخشش ایرانی" که دنباله کتاب‌های "زبان و زمان" و "هست‌بن و جهت" است؛ با ارادت و آهنگی که برای انکشافِ بن و بنیادهای مهجور خرد ایرانی دارد، جریاناتِ غالب و قالبِ معرفتی تاریخ معاصر این سرزمین را برای شناخت و پیمایشِ خرد ایرانی، ناکافی و گاه گمراه کننده میدانَد؛ از این‌روی، سعی در تبیین و تشریح آن جریاناتِ انکار شده و واپس‌رانده دارد تا نشان دهد که فریفتارها و غبارهای زمانه، چگونه بر اندامِ شکوهمند و بنیادی که مادرِ جهانی است برنشته‌اند. اما این کتاب مانند رساله‌های مرسوم، معرفی نظامی فکری نیست؛ بلکه دعوت به اندیشه‌ای سزاوار درباره گوهر نهان‌شده‌ی ایرانی است. ازجایی که احتمالاً "سایکولوژی" مانند سایر رشته‌های وارداتی، بدون در نظر گرفتن معنای راستینِ روان، با کرداری شتابزده به "روان‌شناسی" برگردان شد و راه شناختِ سرشتِ روان را به ساختارها و کارکردهای سایکولوژیک سپرد، و با جنبش‌های روزافزونِ نظام‌های کاهشگری، سعی در ترسیمِ بُردارِ ذهن و رفتار آدمی به دانشِ تحلیلی داشت؛ کتاب "روان، درخشش ایرانی"، این توسعه‌ی مهارگسیخته و بی‌پرسش را، به مهار و بازنگری سرنخ می‌دهد، و درباره یکسانی و نایکسانیِ سایکولوژی و روان‌شناسی، پرسش‌ها و گزاره‌هایی درخور اندیشه را پیش روی می‌نهد.

بر این باورم که این کتاب مانند هر کتاب دیگری مخاطبان خاص خود را دارد. بسیاری از مباحثی که در این کتاب مطرح می‌شود، بی‌شک، مخاطبِ فرهیخته، فرهنگ‌ور، آزموده در گوالشِ روان، بی‌غرض و فرزانه را دعوت می‌کند؛ زیرا اگر نقد و ایرادی باشد، با سبک و سیره آن خردمندان سنجیده شود.

اما چرا تأکید بر این مخاطبان اهل اندیشه می‌شود؟ این را باید در ساختار، بافتار و متن کتاب دریافت، که یکی از مقاصد آن، راستی‌آزمایی از بُردارها و اشخاصِ مدعی دانش و خرد است؛ از این‌روی، مواردی برای بازاندیشی دانش و دانشمند، فکر و روشنفکر و تخصص و متخصص بیان گردیده است؛ مانند اینکه آیا فارغ‌التحصیلی از یک سازمانِ دانشی، اصالتِ اعتبار را بیشتر از اصالتِ دانش‌وری برجسته نمی‌گرداند! آیا به‌راستی شناخت، معلول و ثمراتِ گوالش‌های روان است، یا امر شناخت، بیرون از فرآیندِ گوالش، با مهارتها و ورزیدگی‌های ذهنی و رفتاری ایستاده و با توسعه‌ی تخصص و ذهنی‌سازی‌های روشنفکرانه به بررسی روانِ مبادرت می‌کند؟! برای نمونه، آنان که در فرّجِ تحلیلی از دانش و خرد، شخصیت یا هویتی ساخته باشند، توانِ مفاهمه‌ای درخور با دانش و حکمتِ ایرانی ندارند؛ زیرا در این وادی اثباتِ ذهنی-رفتاری، اعتبارِ سازمانی علم، اجماع میان هم‌سنخان و هم‌صنفان، و بافتارِ تربیتِ علمانی ایشان، بر خرد وجودی اولویت یافته و قاعده و چارچوب‌های شرطی شده، بر مدارِ شخصیتی ایشان بیشتر از اهلیتِ فرزاندی و خردمندی است. گشودگی به این مطالب در بررسی ساختار مدرسه و دانشگاه، هویت در زمانه ما، ادراک [از بن اندیشه]، منطق یا برهان خویشاوندساز و مواردِ دیگر بیان گردیده است. بنابراین، فردی که با کشش‌ها و گرایش‌های وارداتی، بدون سگویی فرهنگی و فهمِ مفاهیم بنیادی در جریانِ خرد روان، در ایران و یا هر جای دیگر دنیا، با ترجمه‌ها، یا زبان اصلی درباره هر آنچه زیستن ایرانی است، آزموده و ورزیده گشته، ازجایی که این نگرش‌ها، خصلتی تازه به تاریخ درآمده و تازه به دوران رسیده دارد، به درستی نمی‌تواند از بن، سرشت و مسئله وجود ایرانی آگاه شود. ازسوی دیگر، خطاهای اسنادی، تصورات قالبی، سوگیری‌های تخصصی با گمانه‌های هم‌صنفی و

فکر میهنی، ضرورتاً به معنای فکر بومی نیست؛ میهن، معنایی بیشتر از اقلیم و محیط زندگی دارد^۱

اجماع شده از جانب دانشمندان اعتباری، وجود دارد. هستند اعتباری- تحصیلی، اساساً موجودی دارای خطای معرفتی است، منظور خطایی نیست که سهم انسان است، بلکه شیوه دانشی او بر خطاگستری استوار گردیده است؛ اول اینکه به دور دانش تخصصی خود با اعتبارات کاغذی [کارشناسی، ارشد،...] بر اساس مهارت آموزی، شرطی سازی و تبعیت صنفی- سازمانی، حصار می کشد، که همین امر او را بر اندیشه منظومه وار بیگانه می سازد. در این سیرت، مطالعات، گردش ها و بررسی های غیر تخصصی برای نوعی حاشیه و مکمل است. دوم، ورزشی و زبیدی در مهارت تخصصی را بر اراده برخاسته از گوالش علمی روان و مسایل مهم وجودی خرد، اقتدار می بخشد؛ در واقع، اقتدارگرایی تخصصی، راه را بر سرشت و گوالشی که به واسطه فرزانی معتبر خواهد شد، به مدارک تحصیلی و رزومه و شخصیت سازی شرطی شده در صنفی، فرو می کاهد. و سوم، در پناه هم صنفان خویش و برای ایجاد هویت اجتماعی کردار خویش را شکل می دهد، و اساساً این خصلتی از نیروهای سازش کار با زمانه است، حتی اگر از درب ناسازگاری برخیزد، همچنان در فضای محافظت شده سازشکاری؛ ساختار شکنی و ناسازگاری نشان می دهد؛ از این جای، بیش از آنکه حکیم، فیلسوف یا دانشمند باشد، با مهارت های کاهشگرانه^۲ که سرشت این سه خصلت است، به ایجاد و توسعه تمدنی مبادرت می کند که ضرورتاً معنای وجود داشتن در مسایل وجودی و مفاهیم راستین انسانی در آن به حاشیه رانده می شود؛ بدانیم که این ها بر ساخت هستند، نه آنچه که به راستی در جهان انسان باید جستجو کرد.

این آقایان دکتر و کارشناس، این روشنفکران خوش لفظ و بیان، با کلام های میان حالی^۳، خالی از احساسات ژرف، گاه تکیه بر تداعی های میل و ترس تهی از اشتیاق گوالنده، و گاهی با شعرهایی برآمده از ناپسامانی های ذهنی سخن می گویند. خطای اسنادی و تصورات قالبی و سوگیری های خدمت به خود و دیگری، در مرام این محصوران، برای نمونه در بیان زندگینامه دانشمندان و حکیمان آشکار است: به جای آنکه بر مسیر نفس، صیورت، ارتقاء و عوامل سقوط روانی و نفسانی فرد سخن بگویند، درباره سازمان ها، مکان ها و تعاملاتی که او قبلاً در آنجا بوده و همگی امور اعتباری و صوری هستند، سخن می رانند.

از سوی دیگر اینان، تعریفی اجماع شده از سخن واضح و شفاف دارند و آن سخنان انضمامی- عینی است؛ اما به شیوه آموخته شده، القایی و شرطی شده که با مبانی سازش زمانه معاصر همسو باشد. بسیاری از این اهالی علوم انسانی، در تنگنای فهم تاریخ، بدون فهم اینکه تاریخ تنها رانه و خیزی از مفهوم جامع زمان است؛ خیره و متمرکز، بدون مسئله داشتن درباره چهره های دیگر زمان [مانند نوروز، دهر، زمان عصب- شناختی، توازی، تعارضی، نیستی...] به تاریخ نظر دوخته اند؛ در ذهن این افراد، هر چیز دارای یک تاریخ ظهور، اوج، چالش و انقضاست، که اصل این رویکرد را در گرفتار بودن در زمان خطی تاریخ و تحلیل گری بی حد و حصر رویکردهای انگلیسی- آمریکایی می توان بازشناسی نمود.

تصور قالبی، که هر شخص را در قالبی مشخص، با گمانه های ورزیده، بازتعریف می کنند آزمودگی دیگر آنان است. چیزی که مهم است آنقدر در حرفه های نظام مند، شرطی شده و باور یافته خود، گرفتار آمده اند، که تفاوت در قالب های فکری را از متن فروتنی، که خیزی از خیزهای گوالش علمی است از یاد برده اند؛ مثلاً اگر از قالبها می گویند، همچنان با حضور و اعتبارگیری از قالب های دانشگاهی یا قراردادهای صوری فکری، می گویند. تعریفی که از سواد می کنند، بیشتر به اراده های قدرت و سازش سازمانی- اعتباری مربوط است؛ نه آنچه که سواد را در سزاواری خویش برمی نشاند. به نقد اقتدار و قدرت در بیان آنان بنگرید؛ باز با رویکردهای متقن یا حداقل ابزاری شده ی خارجی به سرکوب، بی عزت سازی حتی با گرایش های ناسیونالیستی^۴ و ناپسندگی بنیان فرهنگ ایرانی مبادرت می کنند؛ اقتدار فلسفی هگل، آرنست، فروید، مارکس،... را چنان برای تبیین آماده می سازند و بر سترونی و انکار بنیادهای علمی ایرانی پافشاری می کنند که کاش فرزندان باندند که اینان سالها با ادبیات، فلسفه، علوم، رسانه ها و فیلم های غیر ایرانی ورزیده و پروار گشته اند [خب معلوم است که چنین طرحدانی، درکی از سایر ادراکات میهنی ندارد]. آنقدر این امر گسترده و همه گیر گشته که هیچ کس استبداد و اقتدارگرایی این متخصصان و روشنفکران را بررسی نمی کند! اینکه با چه ورزشی ذهنی، گرفتار تعصب و صلب اندیشه گشته اند.

فروکاستن مسایل اساسی انسانی به وجه فیزیکی^۲

تصور می کنند که هر کلامی که از لحن شوقمند، شور آفرین و شاعرانه خالی تر باشد، منطقی تر است؛ هرگز نفهمیدند که منطق انسانی بدون احساسات او بی ارزش است؛ منطق، بردار احساسات روان انسانی از رشدی به رشد دیگر است، نه شناخت ایستاده در ادراکات مجاز و استعاره و بیرون احساس و نه لفاظی های تأیید شده در اجماع همسخن ها.

باری، همانطور که گفته شد این کتاب یک نظام‌بندی فکری نیست، بلکه مباحث انضمامی و انتزاعی روان ایرانی را در افق بازاندیشی قرار می‌دهد، اما نه اندیشه‌ای بنیادگرفته از دیده‌ها و شنیده‌هایی که امروز با ورزیدگی درسنامه‌های خود مدعی اندیشه هستند، بلکه با اندیشه‌ای که اندیشه‌بودگی در تمام کرانه‌های مشاهدگی^۴ را باز می‌شناسد...

در رده‌ای دیگر، یادمان باشد که روانشناس مطیع و روان‌شناس فروتن را از هم جدا بدانیم. فروتنی نه روش، بلکه خصلت آنکسی است که در روان خویش به گواش ادبی، علمی، حکمی و هنری حراک دارد. نزاع بر سر مسائل علمی نیست، بلکه بر سر چیرگی اعتبار بر محتوی و سرشت گوالندگی علمی در روان ایرانی است؛ ادبی که بدون گواش ادبی به امر ادب در متابعت تقلیل یافته، اعتباری می‌سازد که بر ژرفا و فرازهای روان، نقش و نمایشی بیش ندارد. سخنان شرطی شده آنان را بنگرید که چگونه جهان‌بینی آنها با این شرطی‌سازی‌ها رقم می‌خورد و آنها را در مقابل مطلق کلمات^۵ قرار دهید تا دریابید که فاصله این همه ورزیدگی با آنچه باید در جان و روان انسانی بیدار باشد چقدر است!

این کتاب، مدعی ساخت یک منظومه فکری نیست؛ بلکه دعوت و سرنخ به همه آن مبانی و بنیان‌های منظومه‌سازی است که دانش را تنها در بازی‌های اجماع‌شده‌ی فکر و پیراستن سخن و نوشتار نمی‌داند، بلکه انسان را در ساختار وجودی-موجودی در همه طیف‌های فکری، کردارین، ژرفا و فراز او فرا می‌خواند؛ می‌گوییم آیا آنچه می‌خوانی، به‌راستی می‌دانی؟ آنچه می‌دانی به راستی در مرام توست؟ اگر نه، دروغ چیست!

با این حال، هدف رد و ستیز با تخصص، سازمان و دانشگاه نیست؛ بلکه بازآفرینی این نهادها بر جایگاه راستین خود و بر اساس آنچه شایسته خرد روان است مورد توجه قرار گرفته است؛ نه تنها با نقد و سلب، بلکه با ایجاب نیز متن گسترش یافته، گستره روان ایرانی و تقدم آن بر جریانات هنری، اجتماعی و فرهنگی و همچنین دربرگیرنده بودن آن نسبت به سایکی در سایکولوژی و بازنشان دادن آن به جایگاه بنیادینش.

"خداوند!"^۶

هرگز مگذار که از رسته روشنفکران خیره‌سری باشم که در هیاهوی دوران خویش، با هم‌آمیختن کتاب و رسانه و خشم و سیگار، فراخی بنیان انسانی را به نشخوارهای فکری زمانه‌زده خویش فروکاهم!

هرگز مرا از آنان قرار مده که روح فراخ زمان را به دلواپسی آینده، به سرخوردگان کنون آسه و به خاطره‌بازان گذشته آویخته‌اند!

مرا با شیردلان و دلاوران زندگی چنان پیوند بده، تا در برابر این زمانه خمار خواست‌های مهارگسیخته و خماری حسابداران چیره بر زمین، زدوده و سترده نگردم...!

و در پایان، از دادگر درگاه درخشان تو درخواست دارم که این نوشتار، با همه کمبودها و کاستی‌هایش، به خوانش کسانی درآید که از آفریده‌های آزاده تو هستند؛ آزادگانی که از روان دربند انگاره‌های زمخت و تاریک هندچک‌های سازمانی و زمانه‌زده رها گشته‌اند، و با توسن اندیشه، به بطن متن و فراسوی این نوشتار نظر می‌افکنند."

مشاهدگی به مثابه مصدر مشاهده، کلید هستی‌شناختی تمام کتابهای معین کمالی است^۴

کلماتی که در کل، نه در محتوی، اشتراکات سرشتی انسانی است؛ مانند آزادی، توانمندی و دوستی^۵

بخشی از مقدمه کتاب روان، درخشش ایرانی^۶